

# رؤیای صادق در مثنوی

پروفسور سیدحسن امین

استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالدونیا

مؤلف دایرةالمعارف خواب و رؤیا

نمونه می آورد و می گوید:

یقظه شان مصروف دقیانوس بود

خواب شان سرمایه ی ناموس بود

خواب، بیداری ست، چون با دانش است

وای بیداری که با نادان نشست

(مثنوی، چاپ نیکلسون، ج ۱، ص ۲۴۸، س ۲۰)

در منابع دینی آمده است که «النوم اخوالموت» (خواب، برادر مرگ

است) و مولانا به این مفهوم صریحاً اشاره کرده و گفته است:

اسب جان ها را کند عاری ز زین

سر «النوم اخو الموت» است این

(مثنوی، چاپ نیکلسون، ج ۱، ص ۲۶، س ۴؛ دفتر اول، بیت ۴۰۰)

مفهوم این روایت این است که روح انسان در مرگ به طور کامل

از بدن جدا می شود، اما در خواب به طور موقت، بدن را ترک می کند.

مولانا مانند دیگر عرفا به بدن مثالی معتقد است و در اوایل دفتر

سوم مثنوی می گوید که انسان در حال خواب بدن عنصری را رها

می کند و با بدن مثالی به سیر می پردازد:

دست و پا در خواب بینی و ایلتاف

آن حقیقت دان، مدانش از گزاف

(مثنوی، چاپ نیکلسون، ج ۲، ص ۹۲، س ۵)

باز در جای دیگر مولانا در مثنوی، «خواب و واقعه» را وسیله یی برای

تنبّه و بیداری دانسته و می گوید:

نقش های زشت خواست می نمود

می رمیدی زان و آن نقش تو بود...

خویشتن را کور می کردی و مات

تا نیندیشی ز خواب و واقعات

(مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۴۸۹-۲۵۰۲)

مولانا در مثنوی بین رؤیای صادق که ابزار اتصال به عالم ارواح است،

با خواب های شیطانی که اضاعت احلام است، اختلاف قائل است. او در

مقام گفت و گو از خواب های شیطانی در «قصه ی دیدن خلیفه لیلی را»

می گوید:

دیو را چون حور ببند او به خواب پس ز شهوت ریزد او با دیو، آب

(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر اول، ص ۵۲، بیت ۴۱۴)

مولانا باز در جای دیگر در مقام اشاره به خواب هایی که جنبه ی الهی

ندارد و بر اثر تخیل و آرزوهای جسمانی و مادی دیده می شود، می گوید که

شخص زندانی که در سیاه چال محبوس است، در عالم رؤیا باغ و گلستان

به خواب می بیند:

همچو زندانی چه کاندل شبان خسپد و ببند به خواب، او گلستان

(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر پنجم، بیت ۱۷۲۲)

## ۱- درآمد

مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ق) بزرگ ترین عارف

ایرانی همه ی قرون و اعصار است که تازه در دهه ی اخیر، جهانیان او

را کشف کرده اند. اهل فرهنگ و اندیشه در امریکا، در پی ترجمه ی

مثنوی به همت کلمن بارکس Coleman Barks و نیز تأثیرپذیری شاعر

و پژوهشگر معروف امریکایی رابرت بلائی Robert Bly (از بنیان

مکتب نوین ادبی هاروارد) از شعر مولانا، به آثار فکری و اندیشه های

عرفانی و فلسفی این عارف و متفکر بزرگ ایرانی (البته با عنوان

«رومی» که بیانگر انتساب مولانا به بلاد روم (آسیای صغیر) است)

روی آورده اند و هر نوشته یی در باب مولانا را هم چون تشنه یی که

جویای آب روان باشد، می جویند و سراغ می گیرند. یونسکو هم سال

۲۰۰۷ را سال مولانا نامیده است و شگفتا که چنین سازمانی در نهایت

بی انصافی با حذف ایران که خاستگاه واقعی مولوی ست، ترکیه و مصر

و افغانستان را متولی بزرگداشت مولوی قرار داده اند.

دلیل توجه جهانیان به مولوی همانا نوع نگرش او به باطن و درون

انسان و سیر معنوی او از عالم ماده و مده به عالم ارواح است و از این

منظر، نگاه او به رؤیا حائز اهمیت و قابل بررسی ست.

## ۲- رؤیا در نظر مولانا

مولانا، رؤیا را دریچه یی و روزنی به عالم غیب می داند که عجایب

و غرایبی را می تواند روشن کند:

بس عجب در خواب روشن می شود

دل درون خواب، روزن می شود

آن که بیدار است ببند خواب خوش

عارف است او خاک او در دیده کش

(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر دوم، ابیات ۲۲۳۶-۲۲۳۵)

بنابر این مولانا (هم چون دیگر قائلان به تجرّد روح) خواب را

مرحله ی انفصال موقت روح از بدن و اتصال آن با عالم ارواح می داند

و در نتیجه رؤیای صادق را نوعی الهام می شناساند که در آن حال،

انسان به طور موقت و محدود از حدود و قیود عالم ماده و مده رها

می شود و بی واسطه ی حواس ظاهر به کشف حقایق دست می یابد؛

به همین دلیل مولوی می گوید:

می ببیند خواب جانت وصف حال

که بیداری نبینی بیست سال

(مثنوی، چاپ نیکلسون، ج ۲، ص ۴۵۹، س ۴)

از آن جا که انسان در عالم رؤیا، قادر به رؤیت غیب و کشف حقایق

است، مولوی حالت خوابی را که منجر به رؤیای صادق می شود، بهتر

و برتر از بیداری می داند و در مقام استشهداد خواب اصحاب کهف را

جان مجرد گشته از غوغای مان

خسید و بیند به خواب او، گلستان

گوید ای یزدان! مرا در تن مبر

تا در این گلشن کنم من کَر و فرّ

گویدش یزدان: دعا شد مستجاب

وامرو و الله اعلم بالصواب

این چنین خوابی ببین چون خوش بود

مرگ نادیده به جنت در رود

هیچ او حسرت خورد بی‌انتباه

بر تن با سلسله در قعر چاه

(همان‌جا، دفتر پنجم، ابیات ۱۷۲۱-۱۷۲۶)

اما رؤیای صادق، هنگامی است که بدن از غرایز نفسانی و حواسّ

ظاهری آرمیده باشد و در عالم رؤیا با حقیقت عالم متصل و متحد شود و به درک حقایق موفق گردد.

نی تو گویی هم به گوش خویشتن

نی من و نی غیر من ای هم تو من

هم‌چو آن وقتی که خواب اندر روی

تو ز پیش خود به پیش خود شوی

بشنوی از خویش و پنداری فلان

با تو اندر خواب گفته است آن نهان

تو یکی تو نیستی ای خوش‌رفیق

بلکه گردونی و دریای عمیق

آن تویی زقت است کان نهصد تو است

قَلْزَمُ است و غرقه‌گاه صد تو است

یعنی تو یکی نیستی بلکه جهان و دریای ژرفی، و تویی تو پُر و مالامال

است و تو، تو در تویی که این توها اشاره به طبقات عوالم نهفته در تو است و عدد نهصد برای انحصار نیست بلکه بیان کثرت است و این تویی تو دریای قَلْزَمی است که صد تو در او غرق است.

صاحب تأویل آیاز صابر است کو به بحر عاقبت‌ها ناظر است

هم‌چو یوسف خواب این زندانیان هست تعبیرش به پیش او عیان

خواب خود را چون نداند مرد خیر کو بود واقف ز سر خواب غیر

(همان‌جا، دفتر پنجم، ابیات ۱۹۹۴-۱۹۹۶)

مولوی در جای دیگر می‌گوید:

خواب می‌بینم ولیکن خواب نی مدعی هستم ولی کذاب نی

مولوی، الهام و وحی را برتر و فراتر از اصابت به واقع در نتیجه‌ی

محاسبات رمل و اسطرلاب و یا حتا رؤیای صادق می‌داند:

نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب

وحی حق، والله اعلم بالصواب

(مثنوی، چاپ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۸۷، س ۱۳)

مولانا بین خواب طبقه‌ی عامی با گروه عارفه تفاوت قائل است و می‌گوید:

خواب تو آن نقش بیرون کردن است

که زمانی جانت آزاد از تن است

اولیا را خواب ملک است ای فلان

هم‌چو آن اصحاب کهف اندر جهان

خواب می‌بینند و آن‌جا خواب نه

در عدم در می‌روند و باب نه

(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر سوم، بیت ۳۵۵۲-۳۵۵۴)

خواب انسان و حیوان و نیز رؤیاهای صادق و کاذب، همه از حیث تعطیل

و تعطل حواسّ ظاهر و به کار افتادن ادراکات غیر حسیّ مشترک‌اند و با حفظ

سلسله مراتب، همه دلیل و شاهد بر وجود عالم محیط بر این عالم ظاهراند.

الا این‌که به اعتقاد حکیمان و عارفان، خوابی که عنوان رؤیای صادق

دارد و انسان را به عالم غیب متصل می‌کند؛ خواب انسان‌های کامل و صالح

و مقدس است و نه هر خوابی. پس خواب حیوانات مثل خواب آدم بی‌عقل

است. یعنی بشر نادان و احمق، اگر خواب ببیند، مثل خواب حیوان است.

لذا مولانا جلال‌الدین مولوی راجع به خواب و رؤیای احمق می‌گوید:

خواب احمق لایق عقل وی است

هم‌چو او بی‌قیمت است و لاشیء است

خواب بُردش، مرغ جان از حبس رست

چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

خواب بیداری است چون با دانش است

وای بیداری که با نادان نشست

خواب تو آن نقش بیرون کردن است

که زمانی جانت از زندان برست

اولیا را خواب مُلکست، ای فلان

هم‌چون آن اصحاب کهف اندر جهان

خواب تو بیداری است ای ذو نظر

کان به بیداری عیانستش اثر

خواب تو بیداری است ای خوش نهاد

که تو در خوابت رسیدی با مُراد

خواب تو بیداری است ای نیک‌خو

که از آن خوابت رسید امر کُلو

خواب تو مانند خواب انبیاست

که شد این خواب تو بی‌تعبیر راست

خواب خود را چون نداند مرد، خیر

کی بود واقف ز سرّ غیب، غیر

خواب ناقص عقل و گول آمد کساد

پس ز بی‌عقلی چه باشد، خواب باد

خواب زن کم‌تر ز خواب مرد دان

از بی نقصان عقل و ضعف جان

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۳۱۹ به بعد)

### ۳- رؤیای صادق در داستان‌های مثنوی

۳-۱- یکی از مواردی که مولوی به حجیت خواب گواهی داده، داستان

پیر چنگی است. یک ساززن چیره‌دست و آوازخوان هنرمند که به سنّ

سالمندی رسیده و قدرت پنجه و حنجره‌اش را از دست داده بود، یک روز

در مقام مناجات به خداوند گفت: خدایا با آن‌که در عمر هفتاد ساله‌ام،

لطف‌ها در حقم کرده‌ی، من پیوسته راه معصیت پیموده‌ام، ولی تو هرگز

روزی مرا از من دریغ نداشته‌ی، می‌دانی که امروز کسی خریدار من نیست:

چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد  
چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد  
خواب بردش مرغ جانش از حبس رست  
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست  
(مثنوی، ۲۰۸۵/۱-۲۰۸۶)

همزمان با به خواب رفتن مرد چنگی در گورستان، خداوند خوابی بر خلیفه‌ی دوم مستولی کرد و در عالم رؤیا به او از دهان هاتفی فرمان داد که هفتصد دینار از بیت‌المال برای مردی که در گورستان خفته است، ببرد:

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت  
تا که خویش از خواب نتوانست داشت  
در عجب افتاد کاین معهود نیست  
این ز غیب افتاد بی مقصود نیست  
سر نهاد و خواب بردش، خواب دید  
کآمدش از حق نداء، جانش شنید...

(مثنوی، ۲۱۰۴/۱-۲۱۰۶)

بانگ آمد مر عمر را کای عمر / بنده‌ی ما را ز حاجت باز خر  
پس عمر ز آن هیبت آواز جست / تا میان را بهر این خدمت بیست  
سوی گورستان عمر بنهاد رو / در بغل همیان دوان در جست و جو  
گرد گورستان دوانه شد بسی / غیر آن پیر نبود آن جا کسی  
گفت این نبود دگر باره دوید / مانده گشت و غیر آن پیر او ندید  
گفت حق فرمود ما را بنده‌ی ست / صافی و شایسته و فرخنده‌ی ست  
پیر چنگی کی بود خاص خدا / حبذاً ای سر پنهان حبذاً  
بار دیگر گرد گورستان بگشت / هم چو آن شیر شکاری گرد دشت  
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست / گفت در ظلمت دل روشن بسی ست  
آمد و با صد ادب آن جا نشست / بر عمر عطسه فتاد و پیر جست  
مر عمر را دید و ماند اندر شگفت / عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت  
گفت در باطن خدایا تو داد / محتسب بر پیر کی چنگی فتاد  
چون نظر اندر رخ آن پیر کرد / دید او را شرمسار و روی زرد  
پس عمر گفتش مترس از من مرم / کت بشارت‌ها ز حق آورده‌ام  
چند یزدان مدحت خوی تو کرد / تا عمر را عاشق روی تو کرد  
پیش من بنشین و مهجوری مساز / تا به گوشت گویم از اقبال راز  
حق سلامت می کند می پرسدت / چونی از رنج و غمان بی حدت  
نک قراضه‌ی چند ابریشم بها / خرج کن این را و باز این جا بیا  
پیر این بشنید و بر خود می تپید / دست می خایید و جامه می درید  
بانگ می زد کای خدای بی نظیر / بس که از شرم آب شد بی چاره پیر...

(مثنوی، ۲۱۶۲/۱-۲۱۸۵)

۲-۳- یکی دیگر از مواردی که مولانا در آن به رؤیای صادقانه اشارت دارد، «حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی» است که چون بیمار می شود، حکیمان از معالجه‌ی او عاجز می شوند تا آن که شبی شاه مژده‌ی آمدن حکیمی غریب را برای شفای معشوقه‌اش به خواب می بیند:

در میان گریه خوابش در ربود  
دید در خواب او که پیری رو نمود  
گفت: ای شه! مژده! حاجات رواست  
گر غریبی آیدت فردا، ز ماست

چون که آید او، حکیمی حاذق است  
صادقش دان، کو امین و صادق است  
در علاجش، سحر مطلق را ببین  
در مزاجش قدرت حق را ببین  
چون رسید آن وعده‌گاه و روز شد  
آفتاب از شرق اخترسوز شد  
بود اندر منظره، شه منتظر  
تا ببیند آن چه بنمودند سیر  
دید شخصی، فاضلی، پرمایه‌ی  
آفتابی در میان سایه‌ی  
می رسید از دور مانند هلال  
نیست بود و، هست بر شکل خیال  
نیست وش باشد خیال اندر روان  
تو، جهانی بر خیالی بین روان  
آن خیالی که شه اندر خواب دید

در رخ مهمان همی آمد پدید  
(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر اول، ص ۳۹)

در این حکایت مهم آن است که شاه، نخست در خواب چهره‌ی حکیم دردشناس و حاذق را می بیند و فردای آن شب، با اطمینان کامل به صادقانه بودن رؤیای خویش، منتظر از راه رسیدن حکیم چشم به راه می دوزد و آن گاه، همان کسی را که در خواب دیده است، می بیند و آن حکیم درد عشق کنیزک و دلباختگی‌اش را به مرد زرگر تشخیص می دهد و با از بین بردن زرگر، کنیز را به شاه راغب می کند.

#### ۴- خلاصه‌ی کلام

به باور مولوی، رؤیای صادقانه ابزار شناخت فراحسی است، چرا که انسان در وقت بیداری، به تمامی، با ضمیر خودآگاه خویش مشغول و از خدا و عالم غیب غافل است، اما به عکس در حال خواب از خود غافل است و آمادگی ایجاد ارتباط با عالم غیب را دارد:

حاملی تو مر حواست را کنون  
گند و مانده می شوی و سرنگون  
چون که محمولی نه حامل وقت خواب  
ماندگی رفت و شدی بی رنج و تاب  
چاشنی بی دان تو حال خواب را  
پیش محمولی حال اولیا  
(مثنوی، چاپ نیکلسون، جلد ۱، ص ۱۹۶، س ۹ به بعد)

به تعبیر دیگر چون شواغل نفسانی در حال خواب به صفر یا به حد اقل می رسد، نفس انسانی برای ادراکات غیرحسی و پیوستن به عالم قدس فرصتی بیش دارد و در این حال، انسان «محمول» است، به خلاف حال بیداری که «حامل» است و اولیای الهی چه در بیداری و چه در خواب بلکه چه در حیات و چه در ممات یکسان به عالم قدس متحد و متصل اند. ■

#### پی نوشت‌ها

ارجاعات به مثنوی، در درون متن داده شده است.